

بالا آورند و در آن میان یادی از باسکرویل جوان آمریکایی کرده شد و خیابانی و دیگران گفتارهایی را فاندند ، و چنین نهاده شد که یک فرش کرانتهای ارجداری که دارای پیکره باسکرویل باشد بیافانند و برای مادر آن جوان با آمریکا فرستند .



رفتن خیابانی بعالی قاپو

در این میان که آوازه خیزش تبریز بتهران رسیده میان مردم پراکنده شده بود تا گزیر پاد آوازه‌هایی دیده میشد. تهران در این هنگام کانون پراکنده اندیشی میبود، و در این باره نیز نمایشهای کونا کون دیده میشد. یکدسته از دموکراتها بنام دیموکراتی ویا از روی دلبستگی باذربایجان و از اینرو که آزادیخواهان هر جنبشی را که بزیان دولت بود آزادیخواهی می‌شماردند هواداری بسیار نشان میدادند. نیز گروهی از آذربایجانیان به پشتیبانی از خیزش و خیابانی می‌کوشیدند، ولی دسته‌هایی نیز دشمنی نشان میدادند. زیرا بسیاری از سران دموکرات این برنمی‌تافتند که خیابانی بکار بزرگی برخیزد و بنام گردد و از روی رشک خرده گیری می‌نمودند. کسانی هم با وثوق الدوله پیوستگی میداشتند و بهواداری از او بد کویی باز نمی‌ایستادند. همچنین امین الملک و دیگران که از تبریز رانده شده بودند در تهران بکینه‌جویی می‌کوشیدند.

این دو دستگی در روزنامه‌ها نیز نمودار گردید و دو روزنامه رعد و ایران که یول از دولت می‌گرفتند گفتارهایی نوشتند، و چون اینها بد تبریز رسید بخیا بانی گران افتاد، و این بود در یکی از سخن راندهایش (روز چهارم خرداد) با آنها پرداخته سخنان بسیاری گفت که ما اینک برحی جمله‌ها را می‌آوریم:

«امشب نظر بموضوع دیگر داشتم... ولی حراید تهران مرا وادار مینماید که امشب مدتی با آنها اشتغال ورزیم، رعد بیانات امین‌الملک را درج کرده. ایران نیز با مقاله مخصوصی اظهار رأی و وجود نموده. تا کنون مقالات جرائد تهران در نظر

ما اهمیتی نداشته و بعد از این هم نخواهد داشت و بالاخره نور تبریز چشم این شب-
پره ها را خیره خواهد ساخت ... در یکجای دیگر امین‌الملک میگوید: «عین‌الدوله
در اینکارها مداخلاتی دارد». نه امین‌الملک و نه تهران هنوز ما را نشناخته اند و هرگز
ملفت نخواهند شد که ما این را هشت ماه قبل از این تصمیم کرده مشغول فراهم آوردن
اسباب آن شده ایم. عین‌الدوله خودش را در پیش يك امر واقع پیدا نمود و مخالفت
نکرد و احترام او محفوظ ماند. اگر او نیز مثل دیگران رفتار مینمود او هم مثل
دیگران مقابله میدید. دست هیچکس در این قیام نیست.

هرگز تهران پی به مقاصد این قیام نخواهد برد. بلی اگر میفهمیدند در آن
محیط فاسد و ملوث زندگی نمیکردند ... تهران بخودی خود این آمال را نمیتواند
فهمید و ما خواهیم فهمانید.

ولی روزنامه ایران، آن جریده بیوفا و حقیقت، از طریق مستقیم تر از رعد
بمطالعه این قیام پرداخته و لاین شعور حرف زده است ... در آخر مقاله خودش نویسنده
ایران، یکحرف خیلی سقیم و سخیفی را بزبان آورده است. باید آن قلم لایبالی که
این جسارت را کرده است عذر بخواند و ترضیه بدهد. میگوید:

ترسم نرسی بکعبه‌ای تبریزی این ره که تو میروی بترکستانست

بدبخت! تبریز قصد هیچ کعبه‌ای را نکرده است ... تبریز این مرکز سر بلند

آزادستان خودش کعبه آمال آزادیخواهان است ...

شعرای تهران دیگر شعر برای ما نخواهند سرود. عجب! چه تصور میفرمایند؟!
ما در سر آن شعرای مداهن که قابل خرید و فروش هستند با هیچکس طرف نخواهیم
شد و هیچ انتظاری هم نداریم. شما بروید رباعیهای نفرت انگیز خودتان را بر خاک
پای خائنین تقدیم نمائید. . . بگذارید تبریز این جهاد را بدون قصیده های شما
انجام دهد ...»

اینهاست نمونه هایی از پاسخهای خیابانی روزنامه های تهران. در همان روزها
داستان کونسولگری آلمان یکروزه سختی بخود گرفته بود. چنانکه گفته ایم این
کونسول نشیمنگاه خود را کانونی برای رواج کمونیستی گردانیده کسانی هم از تبریز بیان

بنزد او آمد و شد میداشتند و چون کنسول میکوشید که گروهی را با خود هم دست گرداند و افزار جنگ بآنان دهد که یکروزی بشهر درآیند و آشوبی بنام کمونیستی پدید آورند، و گاهی نیز بیم میداد که اگر فشاری باو آورند، به بمبها و افزارهای جنگی که در کنسولخانه آکنده میداشت آتش زده سراسر آن پیرامونها را به هوا خواهد پرانید، از هر باره بیم هایی میرفت، و از اینرو خیابانی در انبیشه از میان برداشتن او میبود، بویژه پس از گفتگو هایی که با نماینده انگلیس در میان رفته بود.

کسانی که بنام کمونیستی با کنسولخانه بهم بستگی میداشتند کم کم دلیر گردیده برای خیزش در جلو خیابانی آماده میگردیدند. برخی از آنان بکونسولگری پناهنده شده در آنجا نوشته هایی بزبان خیابانی مینوشتند و در شهر می پراکندهند. از اینرو خیابانی دستور داد که یکدسته پاسبان در پیرامون کونسولخانه نگهبان ایستند و کسی را بآنجا راه نداده و هر که را که بیرون میآید دستگیر گردانند.

این رفتار بکونسول آلمان برخورد و خود بیرون میآمد و پاسبانها پر خاش میگرد، و بیم میداد که اگر باز ایستند تفنگهای ایشان را خواهد گرفت، و چون پاسبانها پاسخی نمیدادند باز میکشت از بس خشمناک و بیمناک میبود از پشت بام بشلیک شصت تیر میپرداخت. گاهی شهر بانی نامه نوشته بیم میداد که اگر پاسبانها را بر ندارند بجنک خواهد برخاست.

از جمله روز چهارشنبه سیزدهم خرداد نامه ای ازو بشهر بانی رسید که اگر تا فردا نیمروز پاسبانها را بر ندارند در زمان بکار خواهد برخاست، و چون خود مرد بیمناک و دیوانه میبود بیم هر کاری ازو میرفت. از اینرو خیابانی بسیج کار را دیده کسانی را از تیر اندازان مجاهدان بآنجا فرستاد که در پشت بامها جا گرفتند و آماده ایستادند.

در این هنگام در تهران سفارت آلمان از بدرفتاری کونسول آگاهی یافته و «تذکره سفر» برای او از وزارت خارجه خواسته و گرفته بکارگزاری تبریز فرستاده بود که باو داده شود. این تذکره در این کرما کرم کشاکش بتبریز رسیده و روز پنجشنبه

چهاردهم خرداد بود که فرستاده کارگزاری آنرا برداشته بنزد کونسول برد. ولی کونسول پروا ننموده با يك خشم آنرا باز گردانیده وساعت خود را بیرون آورده چنین گفته بود: « پنج دقیقه ازسروقت میگذرد ». فرستاده کارگزاری باشتاب بیرون آمد و در همان هنگام از پشت بام کونسولخانه شصت تیر آغاز کردید .

خوبیش در اینجا بود که کارکنان کونسولخانه پیروی از کونسول نمیکردند و فرمان ازو نمیبردند . این بود کونسول خود بتهنهایی در پشت بام بجنگ و شلیک می کوشید . باز خوبیش در اینجا بود که یکی از تیراندازان او را آماج گردانیده با يك تیری که از دهانش زد از پایش انداخت .

بدینسان جنگ کرم نشده بیسایان رسید و شلیک بریده شد و سپس کارکنان کونسولخانه کشته شدن کونسول را آگاهی دادند و پاسبانان و مجاهدان نیز دست از جنگ کشیدند .

کونسول از دیوانگی و بیساکسی سیم بانبار بمب و قورخانه کشیده بوده که اگر خود را در تنگنا دید با آنها آتش زند و خود را و دیگران را با آن پیرامونها بهوایراند، ولی خوشبختانه فرصت پیدا نکرد .

خیابانی در این هنگام نیز دوراندیشانه رفتار کرد . بدینسان که کونسولخانه را به همانحال باز گراشت . شهربانی چند تن پزشکی فرستاد که کشته کونسول را ببینند و دو تن از آنان (یکی روسی و دیگری ایرانی) که بدرون رفتند چنین گفتند که کلوله بدهان او بر خورده و از بالا بیابین فرو رفته و از دوش چپ او بیرون آمده از اینرو داستان را « خود کشی » وانمودند و در روزنامه تجدد نیز همین را نوشتند .

چنانکه گفته ایم نام این کونسول « کرت وسترو » (*) می بود . کوراو که اکنون در تبریز در گورستان آمریکائیان پدیدار است بروی سنگش می نویسد : « زاییده شد در ریکا در سال ۱۸۷۸ ، مرد در تبریز ۳ جون ۱۹۲۰ چهاردهم رمضان » . این يك فیروزی دیگری از خیابانی بود و راستی را يك آسیبی از سر تبریز

برداشته شد. کسانی که در کونسولخانه بست نشین می‌بودند یکایک بیرون آمدند خود را سپردند و یانهائی بگریختند.

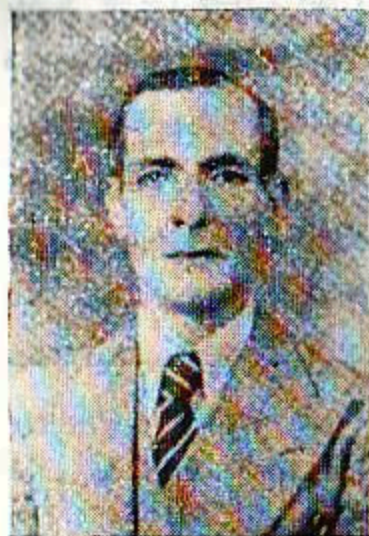
اکنون در تبریز یگانه نیرویی که سر بخیا بانی فرو نمی‌آورد «قزاقخانه» می‌بود. این دسته از سپاه که زیر دست سر کردگان روس راه برده‌میشد، و بیکه‌های آن بیشتر جوانان دژ آگاه و بدرفتاری می‌بودند که جز زیردستان خود از کسی فرمان نمی‌بردند و پروایی نمی‌نمودند، جنبش خیابانی و همراهانش در آنان نه‌نهاییه گرایش از آنان بسوی خیزش دیده‌نمیشد، بجای خود که دشمنی‌ها و بدخواهی‌ها نیز نمودار می‌گردید. در همین روزها یک‌دسته دیگری از اردبیل به تبریز آمد، و اینان بقزاقخانه نرفته در کاروانسراها در میان شهر نشیمن گرفتند، و بیکه‌هاشان در بازار و دیگر جاها با مردم زمختی و دژخویی آغاز کردند، که نوکویی فرماندهان دستورهای داده‌بودند و قزاقخانه می‌خواست بودن خود را بخیا بانی بفهماند.

از اینرو خیابانی در سخنانی خود بیاد ایشان پرداخت که از جمله روز دوشنبه یکم تیرماه در گفتار خود چنین گفت: «دو روز است تجلی این تصمیم ما که می‌خواهیم حاکمیت ملیه را برقرار داریم در دشمنان ما مؤثر افتاده و سرخود را می‌جنبانند. با تشویقات و ترغیبات آنان افراد قزاق ... بنای شرارت را گزارده باهالی پیچیدگی می‌کنند. اهالی تا امروز بواسطه خطرات سخت ما دست و پا بسته و مغلول بود ... امروز اخطار می‌کنیم: بعد از این هر گاه یکنفر قزاق بیکنفر اهالی تعرض کند باید جسد بیروح او در کوچه بماند. قزاقخانه باید راحت بنشیند و موجودیت خود را بما احساس نگرداند ... قزاقها وقتی که وارد شهر و بازار می‌شوند باید غیر مسلح باشند، در کاروانسراها داخل شهر اقامت نکنند. هر گاه این اخطار را فوراً تلقی نکرده از کاروانسراها خارج نشوند هیچ نوع آذوقه بآنان داده نخواهد شد و محصور خواهند ماند تا وقتی که مقدرات قزاقخانه یکمرتبه حل گردد».

اینهاست جمله‌هایی از گفتار درازی که خیابانی درباره قزاقها رانده و همانا در نتیجه این گفتار قزاقها از شهر برداشته شدند که همگی در قزاقخانه گرد آمدند، ولی خواهیم دید که همینان چه گزند بخیا بانی رساندند.

بدینسان خیابانی در کارهای خود فیروزی می‌یافت، و چون ولعهد این هنگام در تهران میزیست و شمس‌العماره یا عالی‌قاپو که کاخ پادشاهی و نشیمنگاه ولعهد های ایران میبود زنان و بستگان او می‌نشستند خیابانی خواست آنان را بیرون کند و آنجا را نشیمنگاه خود و کانون خیزش کرداند و بزنان ولعهد دستور بیرون شدن داده روز سوم تیرماه را برگزید که از تجدد بآنجا روند، و در این میان خواست آرزویک جشن باشکوهی باشد و هواداران خیزش نیروی خود را ب مردم نمودار گردانند، و این بود دستور بسیج داد.

زنان ولعهد و پیرامونیان او یک کاروانی بستند، و چون عین‌الدوله نیز نه کاری از



پیش میبرد و نه سودی بر میداشت و از درنگ در تبریز نتیجه‌ای ندیده در آهنگ رفتن میبود، او هم بپیرامونیان خود بیاسمنج رفت، و از آنجا همگی همراه گردیده کاروان بزرگی پدید آوردند و دو بتهران روانه گردیدند. بدینسان تبریز از نمایندگان دولت تهی گردید و کسیکه در برابر «قیام» ایستادگی نماید نماند.

از آنسوی خیابانی دستورداد روز پنجشنبه سوم تیرماه اداره‌ها از آغاز روز، و بازارها پس از نیمه روز، بسته گردید و دستگاه «قیام» باشکوه و نمایش از تجدد برخاسته در عالی‌قاپو جا گیرد.

۹۰ - حافظ‌آزاد

در آنروز اداره‌ها و بازارها بسته گردید. خود خیابانی با پیرانیامون در عالی‌قاپو جا گرفتند و موزیک بنوازش پرداخت و مردم در آنجا و در سرراهها انبوه شدند. از آنسوی همگی پیروان، از مجاهدان و کارد ملی و دیگران که نیروی «قیام» شمرده میشدند تفنگها بدوش در عمارت تجدد گرد آمدند و دسته‌ها بستند و موزیک بجلو انداختند و پای کوبان روانه گردیدند، و از بازارها گذشته بعالی‌قاپو در آمدند و در آنجا سان داده بنمایشهایی پرداختند. همچنان شاگردان دبیرستانها دسته دسته آمده سرودها

خواندند. خود خیابانی و میرزا تقیخان و دیگران گفتارها را ندیدند و امیدها نمودند و نویدها دادند.

امروز رویه کارهای بسیاری رفت. پیای بانگ «زنده باد دمو کراسی» و «زنده باد خیابانی» بلند میشد، پیای دست می زدند، سرودهای گوناگون (از جمله «مارسیز») میخواندند، شادیها مینمودند. امروز خیابانی خود را در اوج فیروزی دیده از کناهاکاران سیاسی در گذشت (عفو عمومی داد).

در روزنامه تجدد این جشن و نمایش را بزرگ نشان داده و با از «کفزدنهای رعد-آسا» یادها کرده، لیکن چنانکه تبریزیان میگویند، در این روز بود که انبوه مردم به سستی کار خیابانی پی بردند. زیرا پس از چند ماه خیزش و کوشش، پس از آنهمه فیروزیهای پیای که خیابانی را در برابر دشمنان رخداده بود، امروز شماره کسانی که بایستی تفنگ بدوش اندازند و یگرنگی خود را با «قیام» بهمگی نشان دهند بسیار کمتر از آن بودند که امید میرفت.

همانا خود خیابانی و پیرامونیانش اینرا دریافته بوده اند که میبینیم در روزنامه تجدد مینویسد: «قائدین قیام خواسته بودند حدود این جشن را حتی الامکان محدود ساخته این آیین انقلابی را بایک نوع محرمیت و در داخله یک دایره خصوصی و خودمآنی بر پا دارند...»

پایان کار خیابانی

بدانسان که گفتیم خیابانی تبریز را از نمایندگان دولت و از بدخواهان تهی گردانید، و خود رخت بعالی قاپو کشیده در کاخهای آراسته و دلگشای آنجا که ولیعهدها برای خوشگذرانیهای خود ساخته و آراسته بودند نشیمن گرفت، و چنانکه می گویند از همان هنگام رفتارش نیز دیگر گردید و به پیرامونیان بیروایی نشان داد.

از آن سوی شهرهای آذربایجان پرداخته برای هر یک فرمانروایی از پیرامونیان خود فرستاد. چون امیر ارشد در قره داغ گردنکشی نشان میداد باندیشه کوفتن سراو افتاد. چنانکه گفته ایم سردار عشایر را در تبریز گرفته با دستور خیابانی بند کرده بودند. از اینرو برادرش امیر ارشد دشمنی مینمود و ایستادگی نشان میداد. از آن سوی برخی از خانهای قره داغ که باوی همجسمی میداشتند بخیبانی گراییده پیامها و نویدها می فرستادند.

این بود خیابانی دسته‌ای از ژاندارم و دیگران را جدا گردانیده بنام «قوه اعزامیه»، با یکی دوتن از پیرامونیان خود روانه قره داغ گردانید که در آنجا بهمدستی خانانی که نوید همدستی داده بودند با سواران امیر ارشد بجنگند. ما از کارهای این سپاه آگاهی نمیداریم، ولی در روزنامه تجدید می بینیم خیابانی در روزهای اخیر زندگانی خود از فیروزی این سپاه سخن رانده و چنین گفته که امیر ارشد زینهار خواسته است و از در فروتنی در آمده.

در خود تبریز که از قزاقان بدرفتاریها دیده میشد و خیابانی بارها از ایشان بد

میگفت اینزمان از آنسو نیز بدرفتاری کمتر گردید و رئیس قزاقها که یاک کولونل روسی میبود با خیابانی از در دوستی درآمده ایمنیها داد. از اینرو خیابانی نیز زبان از بد گفتن بازداشت.

رویهمرفته کار خیابانی در آذربایجان از هر باره در پیشرفت و شکوهش هر زمان در فزونی می بود، لیکن از سوی تهران بیمها میرفت.

در همان روزها که خیابانی رخت بعالی قاپو می کشید از تهران آگاهی رسید که وثوق الدوله کناره جسته و کابینه اش از میان رفته و خیابانی آن را بسود خود شمرد و در گفتارهایش چند بار یاد کرد. پس از وثوق الدوله مشیرالدوله سر وزیر گردید. خیابانی باو خوشگمان بود و از او جز نیکی در باره خود امید نمیداشت.

راستی هم مشیرالدوله با آن ترسناکی و با آن پرواییکه به نیکنامی خود می داشت جز نیک رفتاری با خیابانی نمیخواست و بیگمان بر نیش آزادیخواهان آذربایجان خرسندی نمیداد، لیکن درخواستهای خیابانی در خور پذیرفتن نمیبود. چنانکه گفته ایم خیابانی این میخواست که آذربایجان در دست او باشد که جداسرانه فرمان راند و سپس که نیرومند گردید بسر تهران رفته آنجا راهم «اصلاح» کند.

این می بود آرزوی خیابانی، ولی چون نمیتوانست آن را بزبان آورد بتهران می گفت:

«باید آذربایجان را بر سمیت شناسید». دولت آگاهی میداد که برای آذربایجان والی فرستاده خواهد شد. خیابانی پاسخ میداد: «بوالی نیازی نیست. شما پول برای ما بفرستید». پیداست که این درخواستها در خور پذیرفتن نمیبود. اینها چیزهایی میبود که خیابانی بایستی بازور و نیرو بدست آورد و گرنه چشم پوشد.

در گفتارهاییکه هر روز در عالی قاپو میراند دیده میشود که گاهی سخن رانده که به تبریز «حمله» خواهد شد، و گاهی کله کرده که تهران «هنوز اسم آذربایجان را قبول نکرده است».

اینها میرساند که خیابانی از تهران بیم میداشته. با اینحال خواهیم دید که به بسیجی در این باره نپرداخت. ما از گفتگوهایی که میانه خیابانی و کابینه مشیرالدوله

رفتہ آگاہ نکریدہ ایم . این اندازه میدانیم خیابانی یا میفرود ۵۱ ، قیام ، همچنان برپا ، ودست او در آذربایجان گشاده باشد از آنسو مشیرالدوله در تار خود درمیانہ چاره نمیدانست . سرانجام چنین نهادہ شد کہ مخبر السلطنہ را کہہ در آن تائینہ از وزیران میبود بنام والیگری بآذربایجان فرستند و باو توانایی دهند کہ ہرچہ بہتر شناسد بکار بندد . مخبر السلطنہ کہ سالہا در آذربایجان والیگری کردہ و بہوش و کاردانی خود بسیار دلگرم میبود بدخواہ این کار را پذیرفتہ بگفتہ خودش « بایک کیف » از تہران روانہ گردید و جز چند نوکری ہمراہ نہداشت .

خیابانی باین نیز خرسندی نمیداد . این بود از مخبر السلطنہ بہ پیشوا و وزیرایی پرداخت . مخبر السلطنہ با همان کسان خود بشہر در آمدہ ، چون عالی قاپو در دست خیابانی میبود بششکلان رفتہ در آنجا در خانہای نشیمن گرفت . خیابانی میخواست دست او را ببندد و بہیچ کاری آزادش نگذارد کہ خود بستوہ آید و همچون عین الدولہ و دیگران از آمدن پشیمان شدہ راہ تہران را پیش گیرد . باین اندیشہ در پیراہون نشیمنگاہ او جاسوسان کماشت و میدان را باوتنگ کردانید .

ولی در همان حال گاہی کسانی از پیرامونیان خیابانی از ناظم الدولہ و حاجی سید - المحققین و دیگران در نزد او می رفتند و بسخنیان میپرداختند . خیابانی میخواست او را بیاز کشتن خشنود کرداند ، ولی سستی کار خیابانی بیش از ہمہ از رہگذری ارجی پیرامونیانش میبود . چنانکہ گفتہ ایم بسیاری از نزدیکان خیابانی دلبستگی باو و کار - ہایش نمیداشتند و این شیوہ کهن ایشان میبود کہ بہر جنبشی در آیند و سود جویند . تنها چند تن دلبستگی میداشتند و آنان نیز در اینہنگام از رفتار خیابانی کہ جداسرانہ بکار ہا میپرداخت آزرده گئی مینمودند . ما شنیدہ ایم برخی از آنان کہ بسا دستور خیابانی یا با آگاہی او بنزد مخبر السلطنہ میرفتند از خیابانی بیزار می نمودہ سستی کارہای او را آگاہی میدادند .

از آنسوی خیابانی بمخبر السلطنہ خوش گمان بودہ باور نمیکرد کہ با آزاد بخوانان بدشمنی آشکار پردازد و رفتار نامردانہ او را باستارخان و باقرخان در دوازده سال پیش از آن فراموش گردانیدہ بود .

باری پس از نیمه شهریور بود که مخبر السلطنه به تبریز رسید و چون ده و چند روز در شهر گذرانید و از چگونگی کار خیابانی آگاه گردید روز یکشنبه بیست و یکم شهریور (۲۸ ذی الحجه) شهر را رها کرده بفرقخانه رفت، و شبانه در آنجا با رئیس فریقانه و با سرکردگان بشور پرداخته نقشه ناختمن بشهر و گرفتن آنرا کشید.

دانسته نیست خیابانی باین رفتن اوجه معنایی داد که بدکمان نگرید و بهیچ آمادگی نپرداخت. چنانکه گفتیم نیروی جنگی خیابانی گذشته از پیروان خود ژاندارمهای تبریز و دسته گارد خیابانی، میبودند. از ژاندامها يك گروهان بقره داغ فرستاده شده بود و بازمانده که با رئیسشان یاور میر حسینخان در شهر میبودند، چون بگرفته بارهای بازرگانی بدیه حاجی آقا (چند فرسخی تبریز) رسیده و از آنجا از ترس شاهسونان که راه را بسته بودند پیش آمدن نمیتوانست، همان روز بیست و یکم شهریور میر حسینخان با ژاندارمها برای باز کردن راه و آوردن بارهای بازرگانی از شهر بیرون رفتند و خیابانی از بس بیباکی مینمودند تنها آنان را نگه نداشت چنانکه گفته میشود خود یافشاری نموده آنان را روانه گردانید.

فردا دوشنبه بیست و دوم شهریور هنوز آفتاب در نیامده دستههای قزاق از فریقانه در آمده رو بشهر آوردند. کسی برای جلو گیری نمیبود. تنها در عالی قاپو و شهر بانی کسانی از گارد خیابانی و پیروان خیابانی اندک ایستادگی نشان دادند و باندک جنگی برخاستند، ولی چون دوسه تن کشته گردید آنان نیز رها کرده هر کسی بجایی گریختند. قزاقان بسراسر شهر دست یافتند و دستگاه «قیام» یکباره بهم خورد. قزاقان بخانههای سران «قیام» ریخته دست بتاراج نهادند.

خیابانی که شب را بخانه خود رفته ببيك و آسوده خوابیده بود بامدادان هنگامی برخاست که قزاقان بشهر در آمده بودند، و چون بیم گرفتاری میرفت بخانه یکی از همسایگان رفته در آنجا پنهان گردید. از نزدیکان او کسانی که با مخبر السلطنه از پیش راه میداشتند آسوده ماندند. دیگران ناچار شدند رو نهان کنند و برخی نیز شهر رارها کرده بیرون رفتند. خانههای بسیاری از ایشان تاراج یافت.

مخبر السلطنه بشهر در آمده در عالی قاپو نوشت. اما خیابانی، قزاقان به نهانگاه او پی

برده چند تن بسرش رفتند، و او را با چند تیر کشته جنازه اش را بروی نردبانی انداخته بیرون آوردند. در این باره سخن دو گونه است: مخبر السلطنه میگوید قزاقان چون نزدیک شده اند خیابانی خودش خودش را کشته میگوید: نوشته‌ای در این باره از جیب او درآمده ولی دیگران میگویند: خیابانی در زیرزمینی میبوده و تفنگی بدست میداشته، قزاقان آنرا دیده از بیرون شلیک کرده خیابانی را از پا انداخته‌اند و همانا این راست تر است.



۹۱ - میرزا افشخانی رفعت

بدینسان شادروان خیابانی کشته گردیده از میان رفت. میباید او را کشته آن نمایشهای رویه کارانه مردم و آن کف زدن ها و «زنده باد» گفتنهای دروغی دانست. يك پستی فراموش نشدنی که در داستان خیابانی از این دسته مردم نمایان گردید آن بود که چنانکه در پای گفته های خیابانی کف زده بودند در گمراهی جنازه او نیز کف زدند و در رفتاری بسیار از خود نشان دادند.

چنانکه گفته ایم یکی از نزدیکان خیابانی میرزا تقیخان رفعت میبود. این مرد با چند تنی از شهر گریخته بآرونق و اتزاب رفته بود و در آن جا خود را کشت (یا دیگران کشتند)، و ما از داستان او نیک آگاه نگردیدیم.

همان روز دوشنبه مخبر السلطنه نوشته ای بچاپ رسانیده در شهر پرا کند که در پایین نسخه آنرا می آوریم:

اخطار عمومی

«از دور تصور میرفت قیام آقایان در تبریز واقعا از برای تحکیم قانون اساسی است. اینجانب که خود را در تبریز از هر گونه معرفی مستغنی میدانم کمر خدمت اهالی را بمیان بسته بعجله هر چه تمامتر با یک شوقی، بآذربایجان آمدم. از جمال آباد تا تبریز آنچه مطالعه شد از دمکراسی اثری ندیدم همه جا رنجبر در عذاب و رعیت پریشان بود و فریاد رسی نداشتند. در میانج حال رقت آوری مشاهده شد. نسا امنی تا یک فرسخی شهر حکمفرما است. ولایات همه بلا تکلیف، در شهر دلها خون و زبانها بتهدید موزر مهر است.

در ظرف هفته گذشته بهر زبان و هر وسیله خواستم مطالب آقایان را بفهمم جز نظریات شخصی چیزی مفهوم نشد. آنچه نصیحت کردم جواب منطقی نشنیدم و روزی که فقط اتحاد بدر مملکت درمان است آقایان جاده اقتسراق میروند. نشستن و اصلاحات کردن بهتر از قیام و هرج و مرج در مملکت انداختن است. نظمیہ گرسنه ژاندارم بی معونه، راهها ناامن، آقایان در باغ دولتی نطق میکنند. ادارات رسمی را به ارتکاب بی قانونی مجبور کرد. چرخها را از محور بدر انداخته.

لهذا بیش از این تأمل و تحمل مقتضی نبود. بموجب اختیاری که داشتم بقراق امر شد شهر را از این حال اسف آور خلاص کنند تا بتوان به اصلاحات امور داخل و خارج پرداخت. اداره نظمیہ باید کماکان فقط مشغول نظم باشد. اداره ژاندارمری راه را تأمین نماید، لازم است محاسبات خود را ترتیب داده بیاورند که حقوق آنها پرداخته و تعلیمات آنها داده شود.

کشته شدن خیابانی در تهران و دیگر شهرها اثر بدی داشت. روزنامهها در همه جا زبان بدگویی بمخبر السلطنه باز کردند. سپس که مجلس چهارم گشاده شد قانونی گذشت که ماهانه پولی بیازماندگان اودهند.

از آن سو در آذربایجان چند تن ازیاران او بنام کینه‌جویی از مخبر السلطنه بیک کاربدی برخاستند، و آن اینکه با اسماعیل آقا (سیمگو) بهمبستگی پیدا کرده اورا دوباره به آشوب برانگیختند، و ارشد الملک نامی را بنزد او فرستادند. اسماعیل آقا که با دولت دو رویه راه میرفت و خود خواهان آشوب می بود فرصت راها نکرده دوباره بکار پرداخت. ارشد الملک که خود از مردم ارومی میبود با دستور اسماعیل آقا بانجا رفته بانیرنگ شهر را گرفت و این در زمستان ۱۲۹۹ بود.

بدینسان دوباره ارومی گرفتار گردید و دوباره آذربایجان دچار آشفتگی شد. مخبر السلطنه که در داستان خیابانی زیر کی از خود نشان داده کار را باسانی پیش برده بود. در اینجا جز ناهمی ازودیده نشد و در نتیجه کارندانی او چند بار سپاهیان دولت در برابر کردان شکست خوردند و در هر بار یکدسته از جوانان کشته شدند و از میان رفتند. مخبر السلطنه در تبریز درون اطاق نشسته با تلگراف و تلفون فرمانهای جنگی بسر کردگان میفرستاد و این کار خام او مایه نابودی جوانان میشد.

در زمستان سال ۱۳۰۰ اسماعیل آقا آهنگ ساوجبلاغ کرد و سپاهی که مخبر السلطنه بانجا فرستاده بود در سایه ناشایستی فرماندهشان که ملک زاده نامی می بود کاری نتوانستند و کردان باسانی شهر را بدست گرفتند. در این جنگ بود که اسد آقا فشنگچی، آن کرد دلیر آزادی، کشته گردیده از میان رفت. کردان سیصد تن از ژاندارمها را دستگیر گردانیده بودند که سیمگو دستور داد همگی را بشصت تیر بسته از پا انداختند.

سپس در یک جنگ دیگری از سوی شرفخانه باز سپاهیان دولت شکست خوردند و سامخان امیر ارشد قره داغی که فرمانده این سپاه می بود کشته گردید که بدینسان اسماعیل آقا از ضرغام که کشته برادرش جعفر آقا می بود کینه‌جسته برادر اورا کشت.

کوتاه سخن: آنکه مخبر السلطنه پدای دسته های ژاندارم و سوار را بکشتن میداد و آشوب اسماعیل آقا روز بروز بزرگتر گردیده مایه گرفتاری برای آذربایجان شده بود، ولی چون در این هنگام سردار سپه (رضا شاه پهلوی) بنام وزیر جنگ بکار برخاسته سپاه ایران را نیرومند میگردانید و دسته دسته آنانرا بر سر کشان میفرستاد، و در این هنگام آشوب کیلان فرونشانیده شده بود سردار سپه میتواندست با آذربایجان بهتر پردازد. از اینرو دست مخبر السلطنه را از کار کوتاه گردانید و فرماندهان سپاهی برای سرکوب کردن فرستاده میشد تا پس از یکرشته جنگهای دیگری سیمکونان توان گردید و شکست خورده از ایران بگریخت. (که سپس نیز بایران باز گشته با دست سپاهیان کشته گردیده از میان رفت). از آن هنگام آذربایجان رو بایمینی نهاده آشفتگی های هیجده ساله پایان پذیرفت.

چون داستان سردار سپه یا رضاشاه پهلوی و کارهای او جداست در اینجا با آنها نپرداخته بهمین چند جمله بس میکنیم و در اینجا تاریخ هیجده ساله آذربایجان را پایان میرسانیم.

فهرست نامها

در این فهرست تنها نامهای کسان آورده شده

الف

ابش ۲۸۸ - ۴۳۷ - ۴۴۳
ابراهیم آقا ۱۶۶ - ۴۳۷ - ۴۴۰ - ۴۹۵
ابراهیم آقا (حاجی میرزا) ۷۶
ابراهیم آقا قارصی ۲۰۱ - ۲۰۲
۲۰۴ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۸۸
ابراهیم اردبیلی ۲۱۳
ابراهیم معمار ۴۷۱
ابراهیم خوبی (حاجی میرزا) ۳۳۰
ابراهیم بیراهن دوز ۴۷۳
ابراهیم زنجانی (شیخ) ۴۸۱
ابراهیم حکیمی ۴۸۱
ابراهیم مجتهد (میرزا) ۷۳۰
ابراهیم خان ۷۲۳ - ۸۱۵ - ۸۵۲
ابوالحسن بیرنبا ۴۷۷ - ۴۸۱
ابوالحسن (حاجی میرزا) ۴۰۴ - ۴۱۷
۵۷۶
ابوالحسن خان زند (میرزا) ۶۵۱
۶۵۲
ابوالفتح خان ۸۰۱
ابوالقاسم خان بختیاری ۱۱ - ۱۶۹
ابوالقاسم خان ۳۹۹
ابوالقاسم ۴۶۱ - ۴۶۲
ابوالقاسم (دکتر) ۴۷۵
ابوالقاسم خان نوری ۲۵
ابوالقاسم (میرزا) ۴۰۴
ابوالقاسم (حاجی میرزا) ۴۳۱

آبراهام ۵۱۹
آتا کشی بیک (حاجی) ۴۳۵
آجودان باشی ۶۷
آخوند آملی ۶۸
آخوندوف ۱۹۴ - ۱۹۸
آرشیدوک (فرانز فردیناند) ۵۸۸
آرلوف ۵۹۱
آصف الدوله ۱۵ - ۴۶۹ - ۳۷۳
آقابالاخان سردار افخم ۷ - ۹ - ۱۰
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۸۷
آقابالاخان (میرزا) ۲۱۶
آقا بالا ۱۳۳
آقامکافات (میرزا) ۲۰۸
آقا (میر) ۴۰۵
آقا ۲۶۷
آقا (ملا) ۴۷۵
آقاخان ۹۱
آقا مدیر ناله ملت (میرزا) ۲۸۸
آقا عموغلی ۵۰۸
آقا بلوری (حاج میرزا) ۸۵ - ۹۰
۱۶۵ - ۱۶۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۰۷
۲۶۷ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷
آقازاده ۷۰۳ - ۷۰۹
آندرونیک ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵

احمد احسانی (شیخ) ۳۱۴
 احمد نانوا (مشہدی) ۳۶۸ - ۳۴۴
 ۳۷۳
 احمد قہوجی (یوزباشی) ۳۷۳
 ۷۰۱
 احمد قزوینی (میرزا) ۳۹۹ - ۵۰۸
 احمد علیخان ۴۷۵
 احمدزادہ دھقان ۴۴۳
 احمد کسانئی (حاجی) ۸۱۵
 احمد مختاریک ۶۰۴
 احمد (میرزا) ۷۳۰
 احمد خان صفا (میرزا) ۷۷۶
 احمد (مشہدی) ۷۰۱
 ادوارد گری (سر) ۲۲۳ - ۲۳۵
 ۵۴۴ - ۵۴۳ - ۳۸۹
 ادیب التجار ۲۴ - ۷۹
 ادیب السلطنہ ۶۳۹ - ۶۶۲
 اردیلی ۵۴۵ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۶۶۵
 ارشد الدولہ (علیخان) ۷۲ - ۱۷۳
 ۵۲۲ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۷۳
 ارشد ہمایون ۶۰۷
 ارشد الممالک ۷۲۲ - ۸۹۵
 ارفع السلطان ۷۰۱
 ازولسلی (مسیو) ۱۲۴
 اسد اللہ (میرزا) ۷۸
 اسد اللہ (میر) ۸۳۵
 اسد اللہ خونی (میر) ۴۰۵
 اسد اللہ (ملا) ۴۱۹
 اسد اللہ آقاخان ۲۶۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶
 ۲۸۸
 اسد اللہ خان ۷۶
 اسد آقاخان ۳۰۴ - ۴۳۷ - ۴۳۸
 ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۵۰۳ - ۶۴۰ - ۷۰۹
 ۸۹۵
 اسماعیل آقاسیبتقو (سیمکودیدہ شود)

ابو القاسم فیوضات ۸۴۷
 ابو القاسم (حاجی) ۷۰۰
 ابوتراب خان (میرزا) ۲۴
 ابوطالب خان (میر) ۴۷۱
 ابوطالب علیزادہ (میرزا) ۴۳۵
 ۴۳۷ - ۴۴۳
 اجلال الملک ۴۴ - ۴۹ - ۸۸ - ۴۳۴
 ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۴۴۷ - ۴۷۴ - ۷۱۲
 ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۷ - ۷۳۲
 ۷۴۰ - ۷۵۲ - ۸۶۰
 اجلال خلوت ۴۴۷
 احتشام السلطنہ ۴۵۷
 احسان اللہ خان ۸۱۵
 احمد شاہ ۵۵۸ - ۵۹۰ - ۶۰۹
 احمد صادقوف ۱۲ - ۱۶ - ۱۸
 احمد ترک (حاج) ۲۵
 احمد نقاش (حاج) ۲۶۷ - ۳۴۶ - ۳۴۷
 ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱
 احمدخان میرشکار ۱۲۲
 احمد سہیلی (میرزا) ۲۱۶ - ۳۳۱
 ۳۳۲ - ۳۳۵ - ۳۵۲
 احمد خان مشایخی (میرزا) ۳۵
 احمد ناصری (میرزا) ۲۰۸
 احمد میرزا ۶۱ - ۶۲
 احمدخان (میرزا) ۲۸۸ - ۴۳۷
 احمد طباطبائی ۴۵۸
 احمد خیابانی (میرزا) ۳۳۱ - ۳۴۴
 ۳۷۳
 احمد قوام ۴۸۱
 احمد امام (میر) ۴۷۵
 احمد آقا ۴۰۶ - ۸۵۵
 احمد آقا (مشہدی) ۳۲۶
 احمد آقا بالا زادہ (مشہدی) ۷۰۹
 احمد آقا (حاجی میرزا) ۳۱۴
 احمد کلاہ دوز ۴۷۵

استو کس (ماژور) ۵۳ - ۱۶۱ - ۲۳۰
 اسکندر آقا ۴۷۵
 اسحاق اردبیلی ۴۱۰
 اسحاق ۴۷۲
 اسعد الحکماء ۴۶۵
 اسعد همایون ۷۲۲ - ۷۳۷
 اسعد السلطان ۱۶۲ - ۱۶۴
 اشرف (سید) ۴۶۴ - ۴۷۲
 اشرف زاده ۶۶۸
 اصغر خان ۶۴۰
 اصغر خان مسکین ۳۵۵ - ۴۵۶
 اصغر پسر مراد ۷۰۰
 اعتلاء الدوله ۵۱۳
 اعتماد الدوله ۳۰۱ - ۴۲۱ - ۵۸۰
 ۶۰۱ - ۶۰۷ - ۶۱۳ - ۶۱۸ - ۶۷۳
 ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۷۰۲
 اعظم الدوله ۵۱۰ - ۵۱۱
 افصح المتکلمین ۴۷۵ - ۵۱۳
 اقبال الدوله ۲ - ۳ - ۴ - ۵۲
 اقبال السلطنه ۴۵۵ - ۵۵۰
 الکساندر ۴۲۱ - ۵۵۱
 اکسفورد ۵۶۵ - ۵۶۶
 اماموردی (ملا) ۷۶ - ۸۶ - ۱۹۸
 امامقلی میرزا ۱۷۹ - ۲۱۸ - ۲۹۰
 امامقلی ۴۱۳
 امامقلیخان ۴۰۹
 امامعلی خان ۴۴۱
 امامجمعه تبریز ۶۷ - ۲۵۰
 امامجمعه تهران ۶۸
 امامجمعه رشت ۴۷۵
 امامجمعه انزلی ۴۷۵
 امامجمعه ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷
 ۶۷۶ - ۶۸۱ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۷۰۴
 ۷۴۳ - ۸۴۲
 امان الله میرزا (ضیاء الدوله دیده شود)

اسماعیل خوبی ۲۱۳ - ۵۴۲
 اسماعیل خان یکانی (میرزا) ۴۶ - ۸۸
 ۹۴ - ۱۱۳ - ۱۲۳ - ۱۳۷ - ۱۴۰
 ۱۵۶ - ۲۸۷ - ۳۵۷ - ۴۳۷ - ۴۳۸
 ۴۴۲ - ۶۴۰ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
 ۶۶۵
 اسماعیل خان ۶۵ - ۶۶ - ۲۳۳ - ۳۷۹
 اسماعیل ۷۴۴
 اسماعیل نوبری (میرزا) ۱۱۳ - ۱۷۷
 ۲۷۵ - ۳۶ - ۴۵۶ - ۶۹۰ - ۶۹۴
 ۶۹۷ - ۷۳۵ - ۷۴۵ - ۷۴۸ - ۷۴۹
 ۷۷۳ - ۷۸۸ - ۷۹۳ - ۸۲۹ - ۸۴۲
 اسماعیل هشرودی (میرزا) ۱۳۸
 ۱۵۸ - ۴۷۷ - ۴۹۱
 اسماعیل آقا امیر خیزی (حاج) ۸۸
 ۱۱۳ - ۱۳۷ - ۲۸۷ - ۴۳۸ - ۴۴۱
 ۴۴۲ - ۸۷۳ - ۸۸۰
 اسماعیل سفیدگر ۳۱۰
 اسماعیل خان سرابیسی (حاج) ۸۸
 ۶۸۸ - ۶۹۵
 اسماعیل (حاجی) ۴۱۸
 اسماعیل (مشهدی) ۴۳۲ - ۴۳۳
 ۴۳۵ - ۵۳۹
 اسماعیل خان (میرزا) ۷۶۸ - ۷۶۹
 ۸۰۰
 اسماعیل عیسالو (ملا) ۷۳۰
 اسماعیل مدیر التجار (حاجی) ۵۷۶
 ۵۷۷
 استونس (مستر) ۵۳ - ۳۹۲
 استانلی مود (ژنرال) ۶۶۶
 استارسکی (ژنرال) ۳۷ - ۴۸
 اسلان گرجی ۲۱۳
 استیانیان ۱۱۵ - ۵۵۲ - ۷۲۲
 اسکندر خان ۸۱۵
 اسرائیل (دکتر) ۷۶۱

بار نفسکی (مسیو) ۵۳-۵۹

باراتوف ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷

۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۲ - ۶۶۱ - ۶۶۲

۷۶۵ - ۷۷۹ - ۷۸۰

بارون مناسکان ۷۶۲

بادامچی ۷۸۸ - ۷۹۳

باسکرویل (مستر) ۷۷ - ۱۵۹ - ۲۳۹

۷۳۳ - ۷۶۳ - ۸۸۱

باقرخان (سالار ملی) ۲ - ۱۰ - ۳۴

۳۷ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۷

۸۴ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۸ - ۱۰۹

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۵۴ - ۱۶۵ - ۳۲۳

۳۳۳ - ۴۰۵ - ۵۲۲ - ۵۲۴

باقرخان ۴۲۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰

باقرآقا (حاجی میر) ۵۰۸

باقر (میر) ۴۷۲

باقر (میرزا) ۷۴۸ - ۸۶۴ - ۸۶۶

باقر (جوان) ۳۹۵

باقر (ملاشیخ) ۴۷۵

باقر قاضی (میرزا) ۴۰۴

باقر اسلامولچی (آقا میر) ۸۸۰

باقر طلیمه (میرزا) ۸۷۸

باقرخان (مشهدی) ۴۳۲ - ۴۳۵

۵۲۱ - ۵۳۹

بالاییک حسینزاده ۲۸۷ - ۴۳۷

بالایوز باشی ۴۱۴ - ۴۱۶

بحری بیک ۴۵۱

بیه عیوضوف ۷۶۲

بحرالعلوم (حاج) ۲۵

بختورخان ۱۱۶

براون (برفسور) ۴۰ - ۴۷ - ۷۸ - ۹۰

۱۷۵ - ۲۲۳ - ۳۴۷ - ۳۷۶ - ۳۸۴

۳۸۸ - ۴۵۷ - ۵۶۵

بخشعلیخان ۴۴۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

۴۵۵ - ۴۵۶

امجدالواعظین ۴۶۱ - ۴۷۳

امیر ۹۰

امیرخان ۸۲۷

امیرالسلطنه ۶۸۴

امیر حشمت ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۴

۲۶۲ - ۲۸۸ - ۲۹۷ و بسیار جاهای

دیگر تا پایان کتاب.

امیر بهادر ۱۸ - ۲۹ - ۵۲ - ۵۵

۱۷۲

امیرانغم ۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۸۸ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۳

امیراکرم ۸۱۶

امیر ارشد ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۹

۸۸۹

امیر محتشم ۶۷۲

امیر مفخم ۶۵۰ - ۶۵۳

امیر مکرّم لاریجانی ۱۸۶

امیر مکرّم ۲

امیر مجاهد (یوسفخان) ۶۰ - ۱۸۲

امیر ناصر ۶۶۳

امیرعشایرخلخالی ۸۹ - ۱۱۵ - ۱۴۸

۱۶۲ - ۱۹۶ - ۲۲۱

امیر نظام ۱۹ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۳

امیر معزز ۸۶

امین الملک ۶۹۶ - ۷۷۲ - ۸۶۴

۸۶۸ - ۸۷۹

امین الدوله ۱۷۰

اوبرون (مستر) ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۴۸۸

ایسارلوف ۶۴۹

ایوان یگازاریانس ۴۷۵

ب

باباخان اردبیلی ۳۹۶

باباخان (حاجی) ۵۶۷ - ۶۳۸

بابایوف ۳۱۸ - ۳۲۱